جلسه 261

یکشنبه 19/08/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در ثمره ثالثه بود. عرض کردیم چون بحث وجوب مقدمه در حقیقت اختصاص به وجوب مقدمه واجب ندارد، بلکه مقدمه حرام را هم می گوید حرام است، یعنی علت تامه حرام، حرام است از نظر کسانی که قائل به ملازمه هستند.

مرحوم آقای صدر در حلقه ثالثه فرموده است: بهترین ثمره بحث ملازمه این است که اگر واجب اهم علت تامه حرام بود، مثل انقاذ غریق که مستلزم اتلاف مال غیر بود، در این صورت اگر قائل بشویم به ملازمه، تعارض پیش می آید. چون اتلاف مال غیر دلیلش می گوید یحرم اتلاف مال الغیر فیحرم انقاذ الغریق المستلزم للاتلاف. با دلیل یجب انقاذ الغریق تنافی در جعل دارند. لا یمکن اجتماعهما فی الجمع. مگر می شود انقاذ غریق به عنوان واحد بشود و هم حرام؟ نسبت هم بین یجب انقاذ الغریق با یحرم اتلاف مال الغیر عموم و خصوص من وجه است. مورد اجتماعشان این مثال است که انقاذ غریق مستلزم اتلاف مال غیر شده است.

اما منکر ملازمه بشویم، باب، باب تزاحم است.

ما عرض کردیم برای تحقیق صور مسأله ما کل صور را بیان می کنیم:

صورت اول این بود که فرض می شود که واجب که علت تامه حرام هست مندوحه دارد. مثل غسل ارتماسی در خزینه یا حتی غسل ترتیبی زیر دوش با لنگ غصبی که صاحب عروه فرموده است که این غسل باطل است. برای اینکه این غسل علت تامه است برای تحریک مئزر مغصوب. حتی برخی فرموده اند اگر در خزینه یا استخر شما غسل بکنید مستلزم بشود که یک شخص دیگری که لباسش غصبی است آب به سمت لباس او جریان پیدا کند، غسل شما مشکل است چون این غسل شما مستلزم تحریک آن لباس مغصوب آن شخص هست.

ما اگر قائل به ملازمه بشویم، این غسل که علت تامه غصب است، یا فرض کنید غسل به آب سرد که علت تامه اضرار به نفس هست، این غسل نهی دارد چون علت تامه حرام است. نهی از این غسل با امر به این غسل قابل جمع نیست.

بله! اگر ما قائل بشویم که علت تامه حرام، به عنوان علت تامه حرام نهی دارد، نه به عنوان واقعی خودش، در اینجا غسل به ماء بارد مثلا علت تامه اضرار به نفس هست، اگر بگوئیم عنوان غسل به ماء بارد حرام نمی شود، عنوان العلة التامة للحرام حرام می شود، می شود اجتماع امر ونهی مع تعدد العنوان. می شود عنوان علت تامه حرام، عنوان غسل واجب. کسانی که تعدد عنوان را کافی می دانند در جواز اجتماع امر ونهی اینجا مشکل پیدا نمی کنند. اما کسانی که اجتماع امر ونهی را در معنون واحد ممتنع می دانند ولو مع تعدد العنوان، یا معتقدند که نهی متعلق به عنوان علت تامه حرام نیست، بلکه به همان ذاتی فعل نهی تعلق می گیرد که عنوان غسل به ماء بارد هست که علت تامه اضرار به نفس است، خب غسل به ماء بارد می شود حرام، آنوقت چطور می تواند همین غسل به همین عنوان بشود واجب؟

پس اگر ما قائل شدیم به ملازمه وعلت تامه حرام گفتیم حرام است، مشکل می شود و صحت این غسل محل اشکال است.

اما اگر قائل شدیم به عدم ملازمه بین حرام و حرمت علت تامه آن. به نظر ما مشکلی نیست. این غسل به ماء بارد نهی که ندارد، علت تامه حرام هست ولی علت تامه حرام که حرام نیست.

سؤال وجواب: اضرار به نفس حرام است، ولو مسبب تولیدی هم هست از غسل به ماء بارد، شارع می گوید اما من راجع به علت تامه او نهی نمی کنم. با اطلاق إغتسل من الجنابة مشکلی پیدا نمی شود.

بله بنابر نظر مرحوم آقای خوئی و استاد ما قدهما می فرمودند اطلاق قوامش به ترخیص در تطبیق است. طبق این نظر کار مشکل می شود.

این نظر را توضیح بدهم: یک بحثی است در باب اجتماع امر ونهی هم این بحث مفصل مطرح شده است. مثلا نماز در مکان مغصوب را مثال بزنیم: مرحوم آقای خوئی و استاد ما می فرمودند محال است صل اطلاق داشته باشد نسبت به صلاة در مکان مغصوب. چرا؟ برای اینکه فرض این است که اجتماع امر ونهی محال است. و ثابت شده است که این نماز در مکان مغصوب به عنوان غصب نهی دارد. درست است که این نماز در مکان مغصوب بخصوصه امر ندارد، شما مندوحه دارید، اما اطلاق امر نسبت به این فرد محال است. چرا؟ برای اینکه اطلاق امر قوامش به ترخیص در تطبیق است. مولا به شما ترخیص بدهد در تطبیق متعلق امر بر اینجا. و محال است که مولا نسبت به این نماز در مکان مغصوب هم نهی بکند و هم ترخیص بدهد. و چون قطعا نهی داریم، پس ترخیص در تطبیق نداریم، ولذا اطلاق امر از بین رفت و این نماز در مکان مغصوب مصداق مأموربه نیست.

در مانحن فیه هم این مبنا ما را دچار مشکل می کند. چرا؟ برای اینکه این غسل با آب سرد، طبق نظر مرحوم آقای خوئی و استاد ما محال است امرش اطلاق داشته باشد. چون آیا می شود شارع بطور مطلق بگوید تو مرخصی در این غسل به آب سرد و ترخیص فعلی داری در این غسل به آب سرد با وجود نهی از اضرار به نفس؟ این ممکن نیست. پس ترخیص فعلی در این غسل به آب سرد با جود نهی از اضرار به نفس ممکن نیست.

می ماند ترخیص ترتبی. ترخیص ترتبی هم در اینجا فرض نمی شود. در مثال نماز در وقت ازاله، آنجا ترخیص مطلق نداشتیم اما ترخیص ترتبی ممکن بود. مولا می گفت إن لم تزل النجاسة عن المسجد فأنت مرخص فی الصلاة فی اول الوقت. ولذا اطلاق ترتبی در نماز اول وقت که منافی بود با ازاله داشتیم. اما اینجا چطور؟ ترخیص ترتبی در این غسل به آب سرد ممکن است؟ نخیر. چرا؟ برای اینکه چطور مولا بگوید إن کنت توجد الاضرار بالنفس المعلول للغسل بالماء البارد فأنت مرخص فی الغسل بالماء البارد. اینکه محال است و می شود ترخیص در حاصل. اگر ایجاد می کنی این فرد از اضرار به نفس را که معلول غسل به آب سرد است، خب یعنی غسل به آب سرد را هم ایجاد می کنی. چون فرض وجود معلول مساوق است با فرض وجود علت آن. معنایش این است که اگر ایجاد می کنی این فرد از اضرار به نفس را که معلول غسل به آب سرد است، یعنی اگر غسل به آب سرد می کنی پس مجازی غسل به آب سرد بکنی. همانطوری که طلب الحاصل محال است، ترخیص در حاصل هم محال است. بگوید إن کنت تفعل کذا فأنت مرخص فیه. این محال است، که ترخیص در فعل هم معلق باشد بر وجود فعل.

إن قلت: که اضرار به نفس که علت منحصره اش غسل به ماء بارد نیست. می شود برود در برف بازی کند همین اضرار به نفس محقق می شود. می شود برود در آب سرد شنا کند این اضرار به نفس محقق بشود. پس فرض وجود اضرار به نفس مساوق با فرض این علت که غسل به ماء بارد است نیست. ولذا می شود بگوید إن کنت توجد الاضرار بالنفس فاغتسل بالماء البارد یا فأنت مرخص فی الاغتسال بالماء البارد.

قلت: هم مرحوم آقای خوئی و هم مرحوم استاد جواب داده اند، فرموده اند: حرام انحلالی است. اضرار به نفس حرام است بجمیع افراده، یکی از آنها همین فردی است که معلول غسل به ماء بارد است. این فرد حرام است. معنا ندارد بگویند اگر فرد دیگری را از حرام ایجاد می کنی تو مجازی که غسل به ماء بارد کنی تا این فرد از حرام هم موجود بشود. اگر فرد دیگری را از حرام موجود می کنی مرخصی غسل به ماء بارد کنی تا این فرد دیگر از حرام موجود بشود. اینکه معقول نیست.

اگر بگوید که این فرد را اگر موجود می کنی که معلول غسل به ماء بارد است، یعنی غسل به ماء بارد را ایجاد می کنی، حال می خواهد در این فرد ترخیص بدهد در غسل به ماء بارد، این ترخیص در حاصل است. ولذا مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول در بحث لاضرر فرموده است ولو این غسل به ماء بارد متحد نیست با حرام، ضرر بر نفس مسبب تولیدی است از غسل به ماء بارد، ولکن این غسل به ماء بارد باطل است.

بله! ایشان آنجا می فرماید چون مصب امر ونهی یکی نیست، این مثال بزرخ است بین تعارض و بین تزاحم. یعنی چه؟ یعنی اگر تعارض بود مصب واحد بود، همان غسل به ماء بارد مصداق اضرار بر نفس بود، حتی در حال جهل هم جاهل باشد شخصی به اینکه این غسل مستلزم اضرار بر نفس است و یا اضرار بر نفس حرام است، حتی در فرض جهل هم این غسل باطل بود. اما چون مصب واحد نیست، فقط در فرض وصول حرمت اضرار به نفس صغرویا و کبرویا که بداند این غسل سبب اضرار بر نفس است و اضرار بر نفس حرام است، در این فرض غسل دچار مشکل می شود. اما در فرض جهل مشکلی نیست. چون تزاحم بین دو حکم فرع بر وصول آن دو حکم است. اگر دو حکم داشتیم یکی واصل بود دیگری واصل نبود تزاحمی نیست. شارع واجب می کند وضوء یا غسل را مطلقا، چون اصلا اضرار به نفس واصل نیست، و چون واصل نیست و لذا تزاحم فرع بر وصول کلا التکلیفین است. البته مرحوم استاد ما می فرمودند که ما معتقدیم که در فرض جهل هم ما باز مشکل داریم. بالاخره نهی از اضرار به نفس واقعا هست. ونمی شود با وجود نهی واقعی از اضرار به نفس علت تامه او ترخیص در تطبیق داشته باشد لا مطلقا و لا مترتبا.

این نظر این دو بزرگوار.

اقول: ما دو تا اشکال به این دو بزرگوار داریم:

اصلا قوام اطلاق امر به نظر ما به ترخیص فعلی در تطبیق نیست. ما یک ترخیص تکلیفی داریم و یک ترخیص وضعی داریم. اینها نباید با هم خلط بشود. ترخیص تکلیفی در تطبیق همین چیزی است که مرحوم آقای خوئی و آقای تبریزی فرموده اند. قوام اطلاق امر به ترخیص تکلیفی در تطبیق نیست.

قوام اطلاق امر به ترخیضص وضعی است و یا به تعبیر دیگر ترخیص حیثی است در تطبیق. یعنی اطلاق امر متقوم به این است که این امر که متعلق است به طبیعت، لابشرط باشد نسبت به قید زائد. از حیث این امر مرخص باشیم در تطبیق، ولو از حیث تکلیف آخر ممنوع از تطبیق باشیم، باز مشکلی برای اطلاق امر ایجاد نمی کند. مولا می گوید بله صل ترخیص حیثی دارد در تطبیق بر نماز در مکان مغصوب و قوام اطلاق امر به ترخیص حیثی و ترخیص وضعی است در تطبیق. جمع می شود با منع تکلیفی از این فرد به عنوان آخر. فکیف بالمقام، اطلاق امر به غسل ترخیص حیثی دارد نسبت به غسل به ماء باردی که مستلزم اضرار بر نفس است، با نهی از اضرار به نفس حتی در فرض اتحاد با غسل جمع می شود، فکیف به اینکه اضرار به نفس معلول غسل است و نه متحد با آن.

این بحثی است که ما در بحث اجتماع امر ونهی عرض کردیم وفاقا أو تبعا لجملة من الاعلام مثل مرحوم آقای صدر وآقای سیستانی. ولذا معتقدیم که هیچ مشکلی برای اطلاق امر پیش نمی آید.

سؤال وجواب: آنها می فرمایند اصلا اطلاق امر به این معنا است که اگر از مولا بپرسیم ایها المولی أنا مرخص فی تطبیق الواجب علی هذا الفرد؟ مولا بگوید نعم. بعد می گویند مولا اینجا می تواند بگوید نعم با وجود نهیی که دارد از ایجاد این فرد؟ بگوید انت مرخص فی تطبیق الواجب علی هذا الفرد؟ ما می گوئیم بله می تواند، انت مرخص از حیث امر به طبیعت. انت مرخص وضعا. یعنی امر به این طبیعت لابشرط است. ... امر بعث به جامع است نه بعث به این فرد. منتهی قوام اطلاق امر ببینیم به ترخیص مطلق در تطبیق است یا ترخیص حیثی و وضعی. ما معتقدیم که قوام اطلاق امر به ترخیص حیثی و وضعی است. و این ترخیص هم منشأ شرعی نیست، اصلا روح اطلاق امر است. نه اینکه یک مجعول زائدی است به نام ترخیص. روح اطلاق عبارت است از لابشرط بودن و مرخص حیثی و وضعی بودن. طبعا عقل از حیث امر به صلاة می گوید تو مرخصی در تطبیق، اما از حیث نهی از غصب حساب دیگری دارد. پرونده ها را عقل جدا می کند. می گوید حالا نماز واجب تعبدی است. (البته شبهه این هم فقط در مورد نماز در مکان مغصوب عالما عامدا است. والا اگر جاهل قاصر باشیم ما معتقدیم این نماز در مکان مغصوب اطلاق امر شاملش می شود منافات با نهی از غصب هم ندارد). توصلی را مثال بزنید خیلی روشنتر است. دفن در مکان مغصوب حتی عالما عامدا اطلاق امر به دفن میت شاملش می شود منافات با نهی از غصب ندارد. ترخیص حیثی در دفن میت در این مکان. ولذا مولا نمی تواند بگوید لم غصبت ولم لم تمتثل الامر بدفن المیت. می گوئیم مولا لم غصبت قبول، اما لمَ لم تمتثل الامر بدفن المیت نه، شما نگفتی إدفن المیت فی مکان مباح. ولذا اگر شخص آخری برود میت را دفن کند در مکان مغصوب، این واجب کفائی از بقیه ساقط است بدون اینکه بقیه گناهی کرده باشند. چون خود این آقا واجب است غصب کند، چون غصب بر او حرام است حدوثا و بقائا. خود آن دافن عقلا ملزم است که این میت را از این مکان مغصوب بیرون بیاورد. اما بقیه مؤمنین از دور فاتحه بخوانند بر روح این میت که در مکان مغصوب دفن شده و فقه هم به کمک او نمی آید. چون بنابر قول ما که بسیاری این عقیده را دارند دفن میت امتثال شده است و این وجوب کفائی از بقیه ساقط شده است.

سؤال وجواب: ایشان قوام اطلاق امر را به ترخیص فعلی می داند. ... اصلا بحث عقل نیست بحث این است که روح اطلاق را ترخیص فعلی در تطبیق می داند. یعنی قوام اطلاق به ترخیص فعلی است در تطبیق. ما می گوئیم نه، قوام اطلاق به ترخیص حیثی و وضعی است در تطبیق. نه اینکه حکم عقل، حکم عقل عملی است. حکم عقل عملی نیست. اصلا ماهیت اطلاق امر متقوم است از نظر این دو بزرگوار به ترخیص فعلی در تطبیق. ... در عام حکم انحلالی است. اینجا که حکم انحلالی نیست، حکم رفته روی صرف الوجود نماز یا صرف الوجود دفن میت. ...عقل عملی نیست. عقل نظری می گوید اطلاق الامر یتقوم بالترخیص فی التطبیق. اختلاف این است که آقای خوئی ره می فرماید یتقوم بالترخیص الفعلی فی التطبیق، ما می گوئیم یتقوم بالترخیص الحیثی و الوضعی فی التطبیق.

سؤال وجواب: در این مثال غسل به ماء بارد، مصب امر با مصب نهی فرق می کند، چون اضرار به نفس مسبب از غسل است و نه متحد با آن.

سؤال وجواب: چه کسی می گوید نهی از عبادت به عنوان آخر، نه به عنوان لا تصل فی الحمام بلکه به عنوان لا تغصب، چه کسی می گوید نهی از عبادت به عنوان آخر که قد یتحد مع العبادة این نهی مقتضی فساد است؟ هذا اول الکلام. ... اگر عنوان واحد باشد ما قائل به ملازمه ایم. عنوان واحد هم بشود واجب و هم بشود حرام این نمی شود. ... آنهایی که قائلند اجتماع امر ونهی مع تعدد العنوان محال است، آنها بله آنها امتناعی هستند، و ولو عنوان متعلق امر و عنوان متعلق نهی دو چیز باشد هم قائلند به امتناع اجتماع.

اشکال دوم به آقای خوئی و استاد ره: جناب آقای خوئی! چرا ترخیص ترتبی در تطبیق در این غسل به ماء بارد یا غسل با مئزر غصبی چرا ترخیص ترتبی در تطبیق ممکن نیست؟! جناب آقای خوئی! در همین غسل به ماء بارد عرفا اضرار به نفس با اختلاف علتش مختلف نمی شود. درست است حکم اضرار به نفس انحلالی است و هر فردی از اضرار به نفس حرام است. اما فرد عرفا نه عقلا (عقل اختلاف علت در اختلاف تشخص معلول مؤثر است بلا اشکال. حرارتی که با این آتش تولید می شود عقلا غیر از حرارتی است که با آتش دیگر تولید می شود. تشخص وجود معلول به وجود علت آن هست)، اما عرفا این یک فردی است از اضرار به نفس، می شود با غسل به ماء بارد انسان کلیه اش چرک بکند، می شود با رفتن زیر برف کلیه اش چرک کند. کلیه چرک کردن عرفا یک فرد از اضرار به نفس است، اختلاف علت تأثیری در اختلاف عرفی آن ندارد. ولذا مولا می گوید من که نمی خواهم تو کلیه ات چرک بکند، ولی اگر کلیه ات چرک خواهد کرد، چون اگر غسل به آب سرد هم نکنی من تو را می شناسم اهل پرهیز نیستی، بلند می شوی در هوای سرد ورزش می کنی. حالا که بنا است کلیه تو چرک بکند مرخصی که با غسل به آب سرد علت آن را ایجاد کنی. این فرد از معلول محقق می شود. این چه اشکالی دارد؟! مشکلی ندارد.

ثالثا: اصلا عرفا دو فرد باشد، یک فرد از اضرار به نفس معلول غسل به آب سرد، فرد دیگر معلول بازی با برف، چه اشکالی دارد مولا بگوید اگر طبیعی اضرار به نفس را موجود می کنی، شما مرخصی غسل کنی به آب سرد تا این فرد از طبیعی اضرار به نفس محقق بشود تا لااقل اگر ما از یک جائی زیان کردیم و تو دچار اضرار به نفس شدی، از جای دیگر سود ببریم وآن اینکه غسل هم محقق بشود. این چه اشکالی دارد؟ ما محذوری در این نمی بینیم.

و اگر مرحوم آقای خوئی اینقدر سخت گیر هست، واجبی که علت تامه حرام است را می گوید نمی تواند ترخیص در تطبیق داشته باشد ولذا نمی تواند اطلاق امر داشته باشد، بسیاری از فتاوی ایشان به هم می ریزد. غسل با مئزر غصبی، جناب آقای خوئی شما فتوی دادید که غسل صحیح است، چرا؟ من آبی که می ریزم به بدن خودم، این آب می ریزد روی لنگ غصبی و این یک فردی است از غصب. و غسل علت تامه این غصب است. عرفا علت تامه است، یعنی اینطور نیست که من بتوانم در فرضی که لنگ به خودم بسته ام غسل بکنم اما این لنگ خیس نشود. یا مصب غصبی، شما فرمودید وضوء یا غسل در مصب غصبی صحیح است. آقا گاهی وضوء گرفتن همان و استلزام صرف در مصب غصبی همان. نمی شود وضوء بگیرم اینجا در عین حال این آب را صب در مصب غصبی نکنم. شما جناب آقای خوئی فرمودید غسل جنابت در مکان غصبی هم صحیح است، وضوء را در مکان غصبی اشکال کردید، چون گفتید وضوء مشکلش مسح است، والا اگر در مکان غصبی وضوء بگیریم بیائیم در مکان مباح مسح به سرمان بکشیم وضوء صحیح است. چون غسل وصول الماء الی البشرة است، اینکه متحد با غصب نیست. ولذا چون غسل مسح ندارد فقط غَسل دارد وصول الماء الی البشرة که مشکلی ندارد مصداق غصب نیست. وضوء بخاطر اینکه مسح دارد. مسح یعنی امرار الید علی العضو الممسوح، این امرار الید در مکان غصبی مصداق غصب است. خب جناب آقای خوئی! این غسل در مکان مغصوب دو ایراد اساسی دارد، یکی اینکه معلول حرام است، یکی اینکه علت تامه حرام هم هست. اما معلول حرام است، چون آب که می ریزی آب ریختن حرام است. آب که وصول پیدا می کند به این عضو، حالا آن غسل است وآن حرام نیست، ولی علت تامه این وصول اجراء الماء است. آب که خوبخود نمی آید وصول کند به بشره، باید آب بریزیم. آب ریختن حرام است و علت تامه واجب است. خب آنجا هم ترتب نمی شود دیگر. بگوید اگر این حرام را ایجاد می کنی یعنی علت تامه که حرام است اگر ایجاد می کنی معلول را هم می توانی ایجاد کنی. خب اگر علت تامه را ایجاد کنم معلول هم خوبخود موجود می شود. معنا ندارد بگوید اگر علت تامه را ایجاد می کنی مرخصی در ایجاد معلول.

سؤال وجواب: چه فرق می کند؟ علت تامه هم غصب است دیگر. غصب آب ریختن روی عضو است که این حرام است. مثالهای زیادی هست: همان وصول الماء الی البشرة این علت تامه است برای جدا شدن آب. که آب جدا که می شود جریان پیدا می کند این هم غصب است. شما اگر برای ترخیص در تطبیق اینقدر مشکل ایجاد می کنید، این فتاوی فقهی تان چه می شود؟ الله اعلم.

هذا کله إذا کان هناک مندوحة.

صورت دوم: اینکه مندوحه نباشد. اگر مندوحه نبود ربما یقال که اینکه مرحوم آقای صدر قائل شد که علی القول بالملازمة تعارض است و علی القول بعدم الملازمة تزاحم است. ربما یقال که این حرف درست نیست. چرا؟ برای اینکه اگر واجب اهم است مثل انقاذ غریق المستلزم لاتلاف مال الغیر، اگر واجب اهم است، اصلا این واجب علت تامه حرام فعلی نیست. چرا؟ برای اینکه یحرم اتلاف مال الغیر قید لبی دارد، إذا لم تصرف قدرتک فی امتثال تکلیف اهم أو مساو. اصلا اتلاف مال غیر اگر معلول انقاذ غریق باشد که واجب اهم است یا مساوی است، اصلا این اتلاف مال غیر حرام نیست. چرا؟ برای اینکه مصداق اتلاف مال غیری است که صرفت قدرتی فی امتثال تکلیف اهم أو مساو و هو انقاذ الغریق.

چون معنایش این می شود که: إذا لم تصرف قدرتک فی امتثال تکلیف اهم أو مساو یحرم اتلاف مال الغیر. و فرض این است که من دارم انقاذ غریق می کنم. این اتلاف مال غیر که معلول این انقاذ غریق است اصلا حرام نیست، تا بعد این انقاذ غریق من بشود علت تامه حرام فعلی.

و اگر آن حرام که معلول واجب است اهم باشد، علی کلا المسلکین چه قائل بشویم به ملازمه و چه قائل بشویم به عدم ملازمه، اصلا این علت تامه نمی تواند وجوب داشته باشد. چرا؟ برای اینکه وقتی معلولش حرام اهم است و ما قائل به ملازمه هم نشویم، خب این واجب، واجب غیر اهم است. واجب غیر اهم باید امر ترتبی داشته باشد. خب اینکه امر ترتبی نمی تواند پیدا کند. اگر آن اتلاف مال غیر حرمتش اهم باشد، باید این وجوب انقاذ غریق که غیر اهم است، وجوب ترتبی پیدا کند. اینجا که نمی تواند وجوب ترتبی پیدا کند انقاذ غریق مشروطا به ارتکاب آن حرامی که معلول این انقاذ غریق است. همان اشکال طلب الحاصل پیش می آید که إذا منت ترتکب المعلول فیجب علیک أن ترتکب علته التامة. اشکال طلب الحاصل پیش می آید.

آنوقت نتیجه این می شود که طبق این بیان کلام آقای صدر درست نمی شود. ببینیم انشاءالله روز سه شنبه به کجا می رسیم.